

طبیعت زیبا

ایام عید بود.

دشت پر از خانواده‌هایی بود که هر کدام در گوشه‌ای روی سبزه‌ها نشسته بودند.

کودکان شاد و خندان به دنبال هم می‌دویدند.

کمی دورتر چند نفر چیزهایی را از روی زمین بر می‌داشتند.

علی با کنجکاوی از پدرش پرسید: آن‌ها چه می‌کنند؟

پدر گفت: آن‌ها زباله‌هایی را که مردم روی زمین ریخته‌اند، جمع می‌کنند.

علی خیلی ناراحت شد و با خودش گفت:

ای کاش در این طبیعت زیبا این همه زباله ریخته نمی‌شد.



پدر کیسه‌ای برداشت و در کنار دیگران مشغول شد.
علی هم به کمک پدر شتافت.
کم کم افراد زیادی بلند شدند و دشت مثل اوّلش شد. تمیز و قشنگ!
پدر گفت: طبیعت نعمت خداست. ما باید آن را کثیف کنیم. پاکیزگی از
نشانه‌های دین ماست.
ما باید همیشه و همه جا تمیز و پاکیزه باشیم.
خدای مهربان برای نظافت ما، آبی پاکیزه از آسمان فرستاده است.

وَأَنْزَلْنَا مِنِ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا
وَمَا مِنْ آسمان، آبی پاکیزه فرستادیم.

(سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۸)



فکر می‌کنم



خدا دوست دارد ما انسان‌ها تمیز و پاکیزه باشیم، زیرا...

گفت و گو کنیم



چگونه می‌توانیم محیط کلاس و مدرسه را تمیز نگه داریم؟

امین و مینا



امین و مینا در مورد طبیعت و زیبایی‌های آن صحبت می‌کنند.

امین: من در طبیعت می‌توانم.....

مینا: طبیعت زیبا خداست که به ما بخشیده است.

امین: اسلام، دین پاکیزگی و است.

مینا: من برای تمیز نگه داشتن طبیعت،

امین: من هم

بگرد و پیدا کن



این گل‌ها را می‌شناسی؟ نام آن‌ها را بنویس.



..... ن



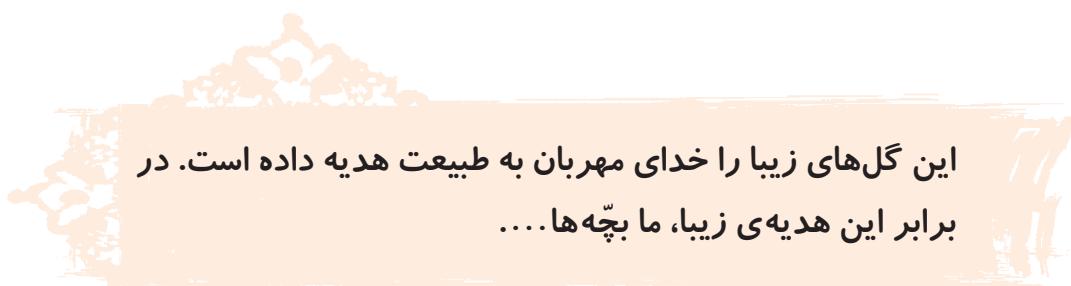
..... آ



..... ر



..... ل



وقت نماز

قوقولی قوقو ...

این صدای خروس همسایه است.

از خواب بیدار می‌شوم. صدای اذان به گوش می‌رسد. سحرگاه زیبایی است.

مادرم با چادر سفیدش آماده است تا با هم نماز بخوانیم.

او به من یاد داده است که صبح دو رکعت نماز می‌خوانیم.

او می‌گوید: وقتی خورشید طلوع می‌کند، وقت نماز صبح به پایان می‌رسد.



ظهر است. خورشید به وسط آسمان رسیده است.

صدای اذان در حیاط مدرسه می‌پیچد.

من و دوستانم وضو می‌گیریم و به نمازخانه می‌رویم. من دوست دارم نماز را

به جماعت بخوانم!

من یاد گرفته‌ام که نماز ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت است.

معلم ما می‌گوید: برای خواندن نماز تا غروب آفتاب وقت داریم.



خورشید غروب می‌کند.

بار دیگر صدای زیبای اذان از مسجد محله شنیده می‌شود.

پدرم می‌گوید: اذان ما را به نماز دعوت می‌کند.

به همراه پدر و مادرم به مسجد می‌رویم. من دوست دارم نماز را در مسجد

بخوانم.

اول سه رکعت نماز مغرب می‌خوانیم و بعد چهار رکعت نماز عشا.

نماز خانه





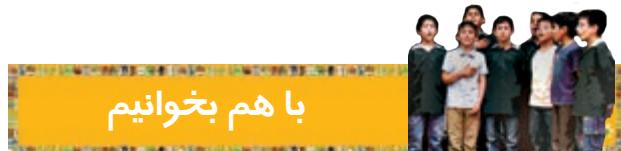
فکر می کنم

چه خوب است که هر روز می توانم پنج بار با خدا گفت و گو کنم. هنگام نماز صبح
و



دوست دارم

هر روز با معلم و دوستانم در مدرسه نماز را اول وقت بخوانم.



با هم بخوانیم

سرود بیداری

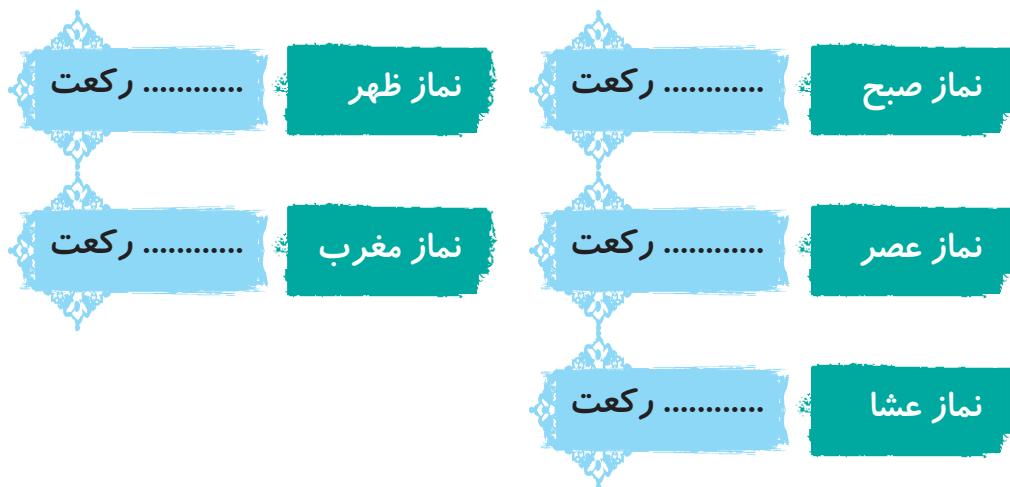
الله اکبر	صبح است، صبح است
یک بار دیگر	برخیز از خواب
از خواب، بلبل	پیش از تو برخاست
هم غنچه، هم گل	بیدار گشته
گنجشک زیبا	با جیک و جیکش
شکر خدارا	پیش از تو گفته
بر چهره لبخند	صبح است و دارد
برخیز فرزند!	وقت نماز است

مصطفی رحماندوسن



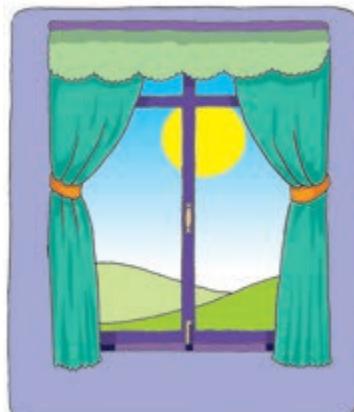
امین و مینا

امین و مینا می‌خواهند نماز بخوانند. به آن‌ها کمک کنید تا بدانند در هر نماز چند رکعت بخوانند.



بین و بگو

هر تصویر وقت چه نمازی را نشان می‌دهد؟



٩

٩

.....

راز مخلّش بختی



مرد از راه دوری آمده بود.
با عجله از کوچه‌های مدینه گذشت و خود را به مسجد رساند.
پیامبر خدا برای یارانش سخن می‌گفت و آن‌ها را به کارهای خوب تشویق می‌کرد.
مرد جلو رفت و سلام کرد. رسول خدا و یاران، جواب سلامش را دادند و برایش جایی باز کردند تا او بنشیند.
وقتی حرف‌های پیامبر تمام شد، مرد برخاست و گفت:
ای رسول خدا من می‌خواهم آدم خوبی باشم تا همه مرا دوست داشته باشند.
می‌خواهم همیشه زندگی خوبی داشته باشم.
یاران پیامبر از سخن مرد تعجب کردند.
نگاهشان به لب‌های پیامبر دوخته شد تا پاسخ او را بشنوند.
رسول خدا کمی فکر کرد و گفت:

اگر می‌خواهی خوش‌بخت باشی، هرگز دروغ نگو!



فکر می کنم



همهی ما دوست داریم خوش بخت باشیم. پس به سخن پیامبر گوش می کنیم و

.....

گفت و گو کنیم



دربارهی فایدهی راست گویی و نتیجهی دروغ گویی با دوستان خود گفت و گو کنید.

نتیجه های دروغ گویی



فایده های راست گویی



- ۱

- ۱

- ۲

- ۲

- ۳

- ۳



امین و مینا

- امین: زبان، هدیه و نعمت خدا به ماست، پس
..... مینا: خدا آدم‌های را خیلی دوست دارد.
- امین: کسی که همیشه راست می‌گوید،
..... مینا: از داستان این مرد فهمیدم که



بازی و نمایش

با دوستان خود نمایشی را اجرا کنید که نشان دهد کسی که دروغ می‌گوید، چه مشکلاتی پیدا می‌کند.



همراه با خانواده

از پدر و مادر خود بخواهید داستان «چوپان دروغ‌گو» را برای شما تعریف کنند.

جشن بزرگ



در خانه

صبح که به مدرسه می رفتم،
مادرم حیاط خانه را جارو می کرد.
پدر، گل های محمدی را آب می داد. کوچه آب پاشی شده بود. بوی بهار می آمد.

در مدرسه

من و دوستانم به کمک معلم، کلاس را تزیین کردیم و چهارده گل سرخ و سفید
را از سقف آویزان کردیم. کلاس ما خیلی زیبا شد.

حمدی جان تولد مبارک



در محله

وقتی از مدرسه آمدم، برادر بزرگ ترم را دیدم. او با دوستانش کوچه را با لامپ‌های رنگارنگ تزیین کرده بودند. سرود زیبایی شنیده می‌شد. آن‌ها به رهگذران شربت و شیرینی می‌دادند.

در مسجد

هنگام اذان برای خواندن نماز جماعت به مسجد رفتم. روی پرچم‌های رنگارنگ با خط زیبایی نوشته شده بود:
«مهدی جان؛ تولّدت مبارک»
همه شاد و خندان بودیم و خود را برای یک جشن بزرگ آماده می‌کردیم.

فردا نیمه‌ی شعبان است. روز تولّد امام مهدی (علیه السلام).
پدرم می‌گوید: او کسی است که همه‌ی ما منتظر آمدنش هستیم.
وقتی او بیاید، همه با خوبی و خوشی در کنار هم زندگی می‌کنند.

دوست دارم



کاری کنم تا امام مهدی (علیه السلام) مرا بیش تر دوست داشته باشد. پس

جشن بگیریم

خوب است ما بچه ها هم برای جشن نیمه شعبان برنامه ای تهیه کنیم.

۱- من و دوستم

۲-

۳-

۴-

۵-

یک کار خوب

ای امام زمان من تو را خیلی دوست دارم و همیشه دعا می کنم



در کنار سفره



از بالای تپه، همه جا سرسبز و زیبا دیده می‌شود.
پدر و عمو در مزرعه مشغول کار هستند.
رضا، پسر عمومیم با سفره‌ای در دست نزدیک می‌شود.
از تپه پایین می‌آیم.
به کنار چشمه می‌رویم و دست‌هایمان را می‌شویم.
آب چشمه زلال و خنک است.
به رضا کمک می‌کنم تا سفره را پهن
کند.
چه غذای خوش‌مزه‌ای آورده
است!
پدر با «بسم الله الرحمن الرحيم»
شروع می‌کند.
و به ما می‌گوید: بچه‌ها! خدا این
نعمت‌ها را به ما داده است. پس
باید غذا را با نام او شروع کنیم.
من هم زیر لب می‌گویم ...
نگاهم به عمو می‌افتد. او لقمه‌ها را کوچک بر می‌دارد و با
دهان بسته، آرام و بی‌صدا می‌جود.
بعد از غذا پدر خدا را شکر می‌کند و می‌گوید: الحمد لله، خدایا به همه‌ی
گرسنگان غذا بده!
من هم زیر لب دعا می‌کنم ...

با کمک هم سفره را جمع می‌کنیم. من تگه‌های ریز نان را پایین درخت
می‌ریزم.

گنجشک‌ها روی زمین می‌نشینند و جیک جیک می‌کنند.
فکر می‌کنم آن‌ها می‌گویند: ...



دوست دارم



هر بار که غذا می‌خورم، از خدا تشکر کنم و بگویم ...

گفت و گو کنیم



هنگام غذا خوردن، خوب است چه کارهایی را انجام دهیم و چه کارهایی را انجام ندهیم؟

۱- اگر غذا داغ است، نباید آن را فوت کنیم.

..... - ۲

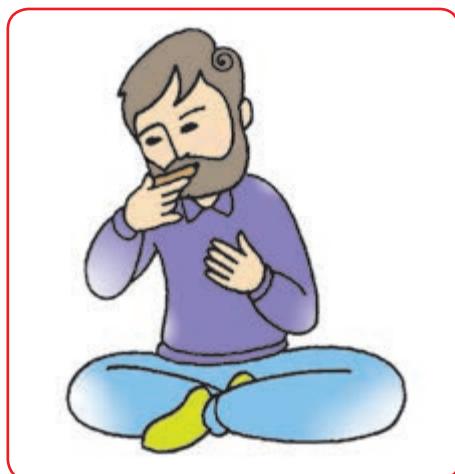
..... - ۳- غذاهای اضافی را

..... - ۴- نمی‌گوییم این غذا را دوست ندارم، بلکه

..... - ۵- هر روز صبحانه را کامل بخوریم.

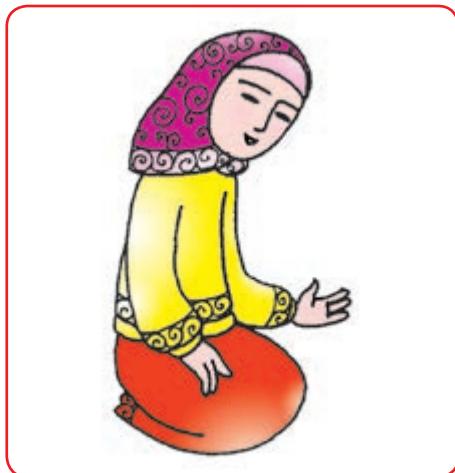


امین و مینا با خانواده‌شان برای استراحت و تفریح به باغ پدر بزرگ رفته‌اند.
عبارت‌ها را کامل کنید.



لقمه‌ها را
می‌جویم

غذا را با نام
.....



بعد از غذا
.....

لقمه‌ها را
.....



محلان محترم داویلایی کرای دانش آموزان و صاحب تظران می توانند نظر اصلاحی خود را درباره مطلب
این کتاب از طریق نامه بنشانی تهران - صندوق پستی ۳۶۳/۱۵۸۵۵ - گروه دسی مربوط و یا پیام نکار (Email)
(talif@talif.sch.ir) ارسال نمایند.

در تهییف کتاب های دسی ابتدایی و متوجه نظری